

## سبک زندگی اسلامی در مورد زندگی دنیا



محمد تقی صرفی پور



## دنیا؟

یکی از مسائل بسیار سرنوشت ساز و مهم برای انسان شناخت دنیا است. زیرا اگر انسان دنیا را بشناسد و ببیند روش بهترین پیامبرش حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) درباره دنیا چه بوده است و به ان روش عمل کند سعادت مند می شود ولی اکثر مردم از سیره و روش و سبک زندگی رسول خدا و اهل بیت طاهرینش بی اطلاع هستند! لذا دچار گمراهی شده و جذب دنیا طلبی می گردند و گول دنیا و جلوه های فریبنده ان را می خورند و فریفته دنیا می شوند و در نهایت جهنمی می گردند.

در این بخش به آیات نورانی قران و روایات اهل بیت  
علیهم السلام درباره اینکه دنیا چیست؟ و درباره ان  
چگونه عمل کنیم؟ اشاره می نماییم.

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ  
لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (این زندگی دنیا جز  
سرگرمی و بازیچه نیست، و زندگی حقیقی همانا سرای  
آخرت است؛ ای کاش می دانستند) (عنکبوت -

(64

«زندگی دنیا برای کفار زیبا بنظر می رسد» بقره 212

«زندگی دنیا فقط کالای گول زننده است» آل

عمران 185

«بگو کالای دنیا کم ولی آخرت برای متقین

بهبتر است» نساء 77

«زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی است!» انعام 32

«زندگی دنیا مثل آبی است که از آسمان فرومی فرستیم

و گیاهان سرسبزمی روید اما بعد از مدتی می خشکد

و بادها آنرا به هر سو می کند و خدا بر هر چیز

تواناست» کهف 45

«دنیا مثل بارانی است که محصولش ابتدا کشاورزان را

از بسیاری متعجب می کند سپس زرد و خشک می شود

و به کاه تبدیل می گردد.» حدید 20

«زندگی دنیا شمارا گول نزنند.» لقمان 33

اری دنیا خانه موقت انسانهاست. خانه ای که سعادت

و شقاوت او در همین جا مشخص می شود.

دنیا برای افراد عاقل و متفکر و باهوش ،تجارتخانه ای  
است که در آن معاملات مهمی را بنفع خود انجام می  
دهند.مال و جان و فرزندان خود را می دهند و در مقابل  
رضایت الهی و بهشت ابدی را بدست می  
آورند.که متأسفانه این افراد کم هستند.

و دنیا برای افرادی که آینده نگر نیستند و فقط وضع فعلی  
را می بینند،تجارتخانه ای است که تمام سرمایه های  
آنها در این محل از بین می رود و جز پرونده ای سیاه از  
اعمال زشت چیزی برای آنها به ارمغان نمی آورد.

:امام محمد باقر علیه السلام به جابر فرمود

روزی جبرئیل علیه السلام نزد جدّم رسول خدا صلی الله  
علیه و آله آمد و تمام گنج های زمین و ذخایر آن را بر  
جدّم عرضه داشت ، بدون آن که کمترین چیزی از مقام  
و موقعیت حضرتش کاسته شود

ولی او نپذیرفت و تواضع و قناعت را برگزید و آن  
ذخایر و گنج ها را ردّ نمود...

و ما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چنین  
هستیم ؛ و شیعیان و دوستان ما نیز باید چنین باشند

صبر بر سختی های مادی همچون گرسنگی بوده است .

در روایت است:

روزی امام علی (ع) غذایی از همسر عزیز خود  
خواست تا بدان گرسنگی خود را برطرف سازد،  
فاطمه (ع) در جواب گفت: سوگند به خدایی که پدرم  
را به نبوت و شما را به امامت برگزید، دو روز است که  
در منزل غذای کافی نداریم، آنچه بود به شما و  
فرزندانم ؛ حسن و حسین دادم و خود از غذای  
اندک موجود استفاده نکردم.

حضرت علی ع با تأسف بسیار فرمود: فاطمه جان! چرا  
مرا آگاه نکردی تا به دنبال تهیه غذا بروم؟

آن بانوی بی نظیر فرمود: از خدایم حیا می کنم چیزی از  
تو بخواهم که نتوانی آن را برآورده کنی.<sup>۱</sup>

پنج روز گرسنگی؟

روزی فاطمه سلام الله علیها رو به پدر کرده گفت:  
((ای رسول خدا! سوگند به پرودگار، در خانه  
علی (ع) پنج روز است که صبح کردم بدون غذا و  
هرگز غذایی را در دهان نگذاشته ایم؛ نه  
گوسفندی داریم و نه شتری و نه غذایی و نه آبی.))<sup>۲</sup>

---

مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 26<sup>۱</sup>

احقاق الحق، ج 17، ص 23<sup>۲</sup>



همچنین صبر در زندگی زناشویی. مثلاً آقا امیرالمومنین  
در جنگهای مختلف به ماموریت می رفتند و فاطمه  
سلام الله علیها در این ایام تنها بود و گاهی شوهرشان با  
جراحتهای زیاد بر می گشتند. همچنان که در جنگ احد  
با تن خونین و جراحتهای زیاد به خانه آمدند. و فاطمه  
سلام الله علیها به پرستاری حضرت مشغول شدند ولی  
صبرشان کم نشد.

در ازدواج حضرت می بینیم که ساده ترین مراسم  
برگزار می شود. مهریه از کمترین مهریه ها بوده است  
که 500 درهم آن زمان می شود. این وضع ازدواج دختر  
بهترین انسان و رهبر جهان اسلام است

در زندگی 9 ساله زهرا مرضیه با شویش علی مرتضی  
ع نیز قناعت و سادگی در همه مسائل زندگی زناشویی  
به چشم می خورد.

علی(ع) فرمود: او با اینکه محبوبترین افراد نزد پیغمبر بود، اما آنقدر با مشک آب کشید که اثر مشک در بدنش پیدا شد و آنقدر خانه را جاروب کرد که لباسهایش غبار آلود بود و آنقدر زیر دیگ آتش فروخت که لباسهایش عوض شد (کهنه شد).<sup>۳</sup>

(

روزی پیغمبر(ص) پیش فاطمه(س) رفت و دید که بچه را شیر می دهد و با دستش آسیاب را می چرخاند و لباس تن او از جل شتر است. پیغمبر فرمود: ای دختر گرامی! امروز تلخیهای دنیا را برای شیرینیهای آخرت بچش! فاطمه فرمود: من خدا را بخاطر نعمتهایش حمد می کنم و بر کرامتهایش شکر می گذارم. در این موقع آیه «وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»<sup>(۲)</sup> «بزودی خدا آنقدر بتو بدهد تا راضی شوی.»

نازل شد.<sup>۴</sup>

چادروصله دار!

سلمان که از کاخهای پادشاهان ایران وروم دیدار کرده  
بود وقتی سادگی و وصله های چادر دختر بهترین انسان  
را می بیند تعجب می کند.

سلمان می گوید: روزی فاطمه را با چادری وصله دار  
و ساده دیدم. تعجب کرده و گفتم: عجب! دختران پادشاه  
ایران وروم برصندلی های طلا نشسته و پارچه های  
زربفت برتن می کنند. اما این دختر رسول خداست که نه  
چادرهای گرانقیمت بتن دارد و نه لباسهای زیبا!

فاطمه فرمود: ای سلمان! خدای بزرگ، لباسهای زینتی  
و تختهای طلا را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده  
است.<sup>۵</sup>

سپس فاطمه سلام الله علیها به پدرش فرمود:

ای رسول خدا! سلمان از سادگی من تعجب نمود. (   
سوگند به خدایی که تو را مبعوث فرمود، مدت پنج  
سال است فرش خانه ما پوست گوسفندی است که  
روزها بر روی آن شترمان علف می خورد و شبها بر  
روی آن می خوابیم و بالش ما چرمی است که از  
لیف خرما پر شده است.<sup>۶</sup>

---

(بحار ج 8 ص 303)<sup>۵</sup>

بحار الانوار، ج 43، ص 188<sup>۶</sup>

پیامبر به سلمان فرمود: ای سلمان! همانا دخترم در  
گروه پیشگامان و سابقین است.<sup>۷</sup>

آیا تاکنون شنیده اید که عروسی در شب عروسیش از  
تازه داماد بخواهد بیا تا صبح نماز بخوانیم؟ حضرت  
زهراء این کار را انجام داد.<sup>۸</sup>

حضرت زهراء سلام الله علیها بطور شبانه روز با قرآن  
انس داشتند و به تلاوت قرآن خیلی علاقه داشتند و به  
تلاوت سور حدید والرحمن و واقعۀ علاقه خاصی  
داشتند و می فرمودند قاری این سور در آسمان ها ساکن  
فردوس خوانده می شوند.<sup>۹</sup>

خوشحالی فاطمه زهرا سلام الله علیها

---

بهجه قلب المصطفی، ترجمه دکتر افتخارزاده، ص 395<sup>۷</sup>

احقاق الحق ج 4 ص 481<sup>۸</sup>

(جواد قیومی، صحیفه الزهراء ص 276<sup>۹</sup>

وقتی پیامبر ص تقسیم کار کرد و کارهای داخل خانه را به فاطمه سلام الله علیها و کارهای خارج از خانه را به علی ع واگذار کرد فاطمه سلام الله علیها فرمود جز خدا کسی نمی داند که از این تقسیم کار چقدر خوشحال شدم چرا که رسول خدا مرا از انجام کارهایی که مربوط به مردان است باز داشت.<sup>۱۰</sup>

گفته اند که پیغمبر (ص) برای عروسی دخترش فاطمه (س)، لباسی به اوداد. اما روز بعد وقتی او را دید، مشاهده کرد که لباس کهنه به تن دارد. سبب را پرسید. فاطمه (س) گفت: دیشب در خانه را زدند. وقتی در را باز کردم، زنی را دیدم که از من لباس می خواست. خواستم لباس کهنه را به او بدهم، اما بیاد این آیه افتادم: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا

---

<sup>10</sup> (بحار ج 103 ص 253)

تَجَبُّونَ»<sup>(2)</sup> «بدرجه نیکوکاری نمی رسید مگر زمانی که آنچه را خود دوست دارید، انفاق کنید.» لذا پیراهن عروسی را به آن فقیر دادم.<sup>11</sup>

### ایثار در سه روز

«فاطمه علیهاالسلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و فضه سه روز روزه نذری داشتند .

روز اول فاطمه علیهاالسلام تعدادی نان تهیه کرد . اما موقع افطار ناگاه مسکینی در خانه را بصدا درآورد و تقاضای غذا نمود . اهل خانه همه افطاری خود را به او دادند و خود با آب افطار کردند و برای روز بعد روزه گرفتند .

---

11 (کوکب الدری ج 1 ص 251)

روز دوم باز فاطمه علیها السلام مقداری نان تهیه کرد اما موقع افطار یتیمی در خانه را بصدا درآورد تقاضای غذا نمود. اهل خانه مجدداً نانهای خود را به او دادند و با آب افطار نمودند.

روز سوم نیز فاطمه علیها السلام مقداری نان تهیه کرد. ولی موقع افطار اسیری در خانه اهل بیت علیهم السلام را بصدا درآورد و تقاضای غذا نمود. اهل خانه غذای خود را به او دادند و خود با آب افطار نمودند.

روز چهارم وقتی پیامبر بدیدار آنها آمد و مشاهده کرد که رنگ بر صورت حسن و حسین نمانده و اهل خانه دچار ضعف شدند، دستها را بدها برداشت. ناگاه آیات سوره هل اتی نازل شد و خداوند سبحان از ایثار آنان تعریف نمود:

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»



«و در راه محبت الهی به مسکین و یتیم واسیر غذا  
می دهند.» (دهر 8) ۱۲

حضرت در آمد فدک را که سالانه تا  
120 هزار سکه طلا بود بین فقراء تقسیم می کرد و فقط  
قسمتی را برای خرج منزل بر می داشت.<sup>۱۳</sup>

علی (ع) فرمود: او با اینکه محبوبترین افراد نزد پیغمبر  
بود، اما آنقدر بامشک آب کشید که اثر مشک در  
بدنش پیدا شد و آنقدر خانه را جاروب کرد که  
لباسهایش غبار آلود بود و آنقدر زیر دیگ آتش  
افروخت که لباسهایش عوض شد (کهنه شد)

---

بحار ج 37 ص 249 و تفسیر فرات کوفی ص 196<sup>12</sup>

(بحار ج 29 ص 123)<sup>13</sup>

روزی پیغمبر (ص) پیش فاطمه (س) رفت و دید که بچه  
را شیر می دهد و با دستش آسیاب را می چرخاند و لباس  
تن او از جل شتر است. پیغمبر فرمود: ای دختر  
گرامی! امروز تلخیهای دنیا را برای شیرینیهای آخرت  
بخش! فاطمه فرمود: من خدا را بخاطر نعمتهایش حمد می  
کنم و بر کرامتهایش شکر می گذارم. در این موقع  
آیه «وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» ضحی 5  
«بزودی خدا آنقدر بتو بدهد تا راضی شوی.»

### تکبیر در عروسی

9- رسول خدا (ص) شب زفاف فاطمه (س)، شترش بنام  
شهباء را آورد و فاطمه را بر آن سوار کرد و به سلمان  
فرمود که دهنه شتر را بگیر و خود، شتر را حرکت  
دادند. در راه صدای همهمه ای را شنیدند  
و مشاهده کردند که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته و میکائیل

با هفتاد هزار فرشته نازل شدند. پیغمبر (ص) سؤال کرد: چه شده که به زمین نازل شده اید؟ گفتند: ما آمده ایم در عروسی فاطمه (س) و علی (ع) شرکت کنیم. در این موقع جبرئیل تکبیر گفت و ملائکه هم تکبیر گفتند و رسول خدا (ص) هم تکبیر گفت. و از این تاریخ بود که تکبیر گفتن در عروسی مسلمین رسم شد

انار برای حضرت فاطمه (س)

روزی امیرالمؤمنین (ع) وارد خانه شد و دید که حضرت فاطمه (س) مریض حال است. از بانو پرسید چه میل داری؟ آن معدن حیا و عفاف فرمود چیزی نمی خواهم. امیرالمؤمنین (ع) اصرار کرد تا اینکه فرمود اگر اناری باشد مایلم. امیرالمؤمنین (ع) شنید که از شام برای یک یهودی مقداری انار آورده اند. نزد او رفت و از

او انار خواست. یهودی گفت الحال تمام  
کردم. اما همسرش گفت یک دانه انار برای خودم  
کنار گذاشته‌ام که آن را بشما می‌دهم. حضرت چهار  
درهم به یهودی داد. او گفت قیمتش نیم درهم  
است. حضرت فرمود آری اما چون این انار را برای  
خودش ذخیره کرده بود، بقیه درهمها مال زنت  
است. حضرت انار را برداشت و روانه منزل شد. دربین راه  
صدای ضعیفی شنید که می‌نالید. امام مشاهده کردند که  
شخصی نابینا و بیمار روی خاک افتاده است. بر  
بالینش رفتند و سر او را به دامن گرفتند و فرمودند ای مرد از  
علی چه می‌خواهی؟ گفت اگر انار شیرینی باشد بسیار  
دوست دارم! امام فرمود مریضی دارم که برایش یک انار  
تهیه نموده‌ام. نصفش را بتومی دهم. نصف انار را به نابینا  
دادند اما چون خواستند حرکت کنند، نابینا تقاضا کرد که

نصف دیگر را هم به او بدهد! امام به فکر فرو  
رفت. سپس نصف باقیمانده را هم به نابینا داد و به طرف  
منزل حرکت نمود. در راه با خود فکر کرد که چگونه با  
دست خالی به خانه بروم؟ وقتی به خانه رسید از لای در  
نگاه کرد و دید حضرت فاطمه (س) نشسته و ظرفی  
انار رو برویش می‌باشد. امام خوشحال شد و نزد حضرت  
فاطمه (س) رفت و فرمود چه کسی این انارها را آورده  
است؟ فرمود ای پسر عمو! شما که رفتید، در زدند. فضا در  
را باز کرد دید شخصی این انارها را داد و گفت اینها را  
امیرالمؤمنین (ع) فرستاده است. آقا متوجه شدند که این از  
طرف خداوند است.

گردنبند با برکت

در جلد 16 بحار الانوار از امام صادق (ع) روایت  
شده که عربی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول

الله! گرسنه‌ام سیرم کن! برهنه‌ام لباسم بده! فقیرم بی نیازم  
کن! رسول خدا (ص) او را با بلال نزد  
حضرت فاطمه (س) فرستاد. مرد عرب احوال خود را  
خدمت بانوی دو عالم گفت. حضرت فاطمه (س) گردنبند  
خود را باز نمود و به او بخشید. مرد عرب گردنبند را  
برداشت و نزد رسول خدا (ص) برگشت و گفت این  
رامی خواهم بفروشم. عمار بلند شد و گفت من آن را  
می خرم. رسول خدا (ص) فرمود: ای عمار! اگر جن و انس  
در خرید این گردنبند شریک شوند هیچ کدام را خدا  
عذاب نمی کند. عمار به عرب گفت  
چند می فروشی؟ گفت به غذائی که سیرشوم و لباسی که  
پوشم و دیناری از طلا که برای عیال خود چیزی  
بخرم. عمار بیست دینار طلا و دویست درهم و یک بُرد  
یمنی و غذای زیاد و یک شتر در مقابل گردنبند به  
عرب داد. مرد عرب خوشحال شده و گردنبند را به عمار

داد. عمار آن را

به رسول خدا (ص) بخشید. رسول خدا (ص) هم آن را برای

حضرت فاطمه (س) فرستاد. مرد عرب برای تشکر

و خدا حافظی نزد رسول خدا (ص) رفت. حضرت فرمود

برای حضرت فاطمه (س) دعا کن. عرب گفت خدایا به

او پاداشی مرحمت فرما که نه چشمی تا کنون دیده و نه

گوشی تا کنون شنیده است. رسول خدا (ص) فرمود

ای عرب! خدا دعایت را مستجاب نمود. و خداوند به او

پدري و شوهری و فرزندانى داده که در عالم دنیا

هیچکس ندیده است

زندگانی رسول اکرم (ص)، به شکلی بود که در سطح

پایین تر از طبقه متوسط جامعه آن روز قرار داشت، به

گونه ای که بر اساس برخی از روایات، آن حضرت

برای همسانی با طبقه کم درآمد و فقیر امت اسلامی،

حتی از خوردن نان گندم نیز پرهیز می کرد. در روایتی

از امام صادق(ع) سوال شد: «آیا روایتی که از پدر بزرگوار شما نقل شده است که پیامبر هیچ گاه از نان گندم سیر نخورد، درست است یا خیر؟ فرمود: نه، پیامبر هیچ گاه نان گندم نخورد و از نان جو نیز هیچ گاه سیر نخورد» (طبرسی، 1375، ج 1، ص 335).

در روایت دیگری از ابن مسعود نقل شده است: «شخصی به محضر پیامبر گرامی شرفیاب شد، هنگامی که با آن حضرت در حال گفت و گو بود، زبانش به لکنت افتاد. آن حضرت فرمود: راحت باش! من پادشاه و سلطان نیستم، من فرزند زنی از قریش هستم که قدید (نوعی گوشت پخته که آن را بر روی سنگ قرار می دادند و در زیر آفتاب داغ می پختند) می خورد» (قزوینی، 1425ق، ج 2، ص 1101).

غذای متعارف حضرت نان جو و خرما بود. کفش و لباس هایش را با دست خویش وصله می کردند. در عین سادگی، طرفدار فقر نبودند و مال و ثروت را به



سود جامعه و برای صرف نمودن در راههای مشروع و مناسب، لازم می‌شمردند. همچنان که می‌فرمودند: «نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ»؛ چه نیکوست ثروتی که از راه مشروع به دست آید، برای آدمی که شایسته داشتن ثروت باشد و بداند چگونه صرف کند. همچنین آن حضرت می‌فرمودند: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْغَنَى». مال و ثروت کمک خوبی است برای تقوا (مطهری، 1386، ص 136).

از دیگر جنبه های دیدگاه و منش ساده زیستی رسول گرامی اسلام (ص) این است که ایشان هرگز اجازه نمی دادند که مجلس شان صدر و ذیل و بالا و پایین داشته باشد، ایشان پیوسته می‌فرمودند: «اصحاب و یاران حلقه و دایره وار بنشینند تا مجلس بالا و پایین نداشته باشد» (مطهری، 1383، ص 101).

## حتی نیم‌نگاهی به دنیا ندوخت!

قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْماً وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفَاً؛ «قضم» واژه‌ای عربی است و به این معناست که تکه‌ای کوچک از نانی خشک را با دندان خرد کنید. حضرت می‌فرماید: پیغمبر اکرم به دنیا هم چون تکه نانی که باید یک تکه‌اش را با دندان خرد کنند، نگاه می‌کرد و حتی گوشه چشمی هم به دنیا ندوخت. گاهی انسان به چیزی به صورت معمولی نگاه می‌کند، ولی گاهی چشم طمع، امید یا اعجاب به چیزی دارد و آن طور به آن نگاه می‌کند. پیامبر اسلام از این نوع نگاه، حتی نیم‌نگاهی به دنیا نکرد. أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحاً؛ ما در فارسی وقتی می‌خواهیم بگوییم کسی از کاری خودش را کنار کشید، این اصطلاح را به کار می‌بریم و می‌گوییم از آن کار پهلوی تهی کرد. این اصطلاح در عربی نیز بسیار شایع است. هضم کشحاً؛ یعنی پهلویش را خالی کرد. می‌فرماید: أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحاً؛ پیغمبر کسی بود که از همه

بیشتر از دنیا دوری می کرد و از آن پهلوی می کرد تا اصلاً با آن برخورد نکند.

### هیچ کس کم خوراک تر از پیغمبر نبود!

وَأَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا؛ کسی که شکمش از همه گرسنه تر بود. هیچ کس کم خوراک تر از پیغمبر نبود. شکم ایشان همیشه خالی بود و به اندازه قوت لایموتی برای این که زنده بماند، لقمه ای می خورد. عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا؛ در روایات آمده است که جبرئیل خدمت پیغمبر اکرم آمد و عرض کرد که خدای متعال به شما مقام نبوت را داده است و به من فرموده که اگر شما مایل هستید، سلطنت دنیا را در اختیار شما بگذاریم. حضرت فرمودند: من دوست دارم که یک روز شکم سیر باشد و شکر خدا را بکنم و یک روز شکم گرسنه باشد و از خدا طلب روزی کنم. من با سلطنت دنیا کاری ندارم. وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ؛

ایشان دانست که خدا چیزی (تعلقات دنیوی) را دشمن می‌دارد، او هم آن را دشمن داشت. وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ؛ دانست که خدا دنیا را حقیر شمرده است، او هم دنیا را حقیر شمرد. وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ؛ خدا دنیا را کوچک شمرده بود، او نیز دنیا را کوچک شمرد.

### **چیزی که ما را به رویارویی با خدا می‌کشاند!**

در ادامه حضرت به نکته‌ای اشاره می‌فرماید که این از نکته‌های ابتکاری است و کم‌تر در روایات دیگر آمده است. می‌فرماید: اگر عیب ما فقط همین بود که چیزی را که پیغمبر دشمن می‌داشت، دوست می‌داریم و چیزی که ایشان کوچک می‌شمرد، بزرگ می‌شماریم، کافی بود که ما از در خانه خدا رانده بشویم. انسان‌ها با کسی که دشمن‌شان را دوست بدارد، چگونه معامله می‌کنند؟ خداوند دنیا را کوچک شمرده، ولی ما آن را بزرگ می‌شماریم و به آن اهمیت می‌دهیم. خداوند آن

را دشمن دانسته است، ولی ما آن را دوست می‌داریم. آیا این برای رویارویی با خدا کافی نیست؟! وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَتَعَظِيمُنَا مَا صَغَرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ وَمُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ؛ تعبیر کوبنده‌ای است. قرآن درباره کسانی که با خدا و پیغمبرش مخالفت می‌کنند، دو تعبیر را به کار می‌برد. یک تعبیر، تعبیر شقاق است؛ می‌فرماید: وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. [1] شقاق یعنی چیزی را دو بخش کنند؛ یکی این طرف و یکی آن طرف. به اصطلاح می‌گوییم: تو آن طرف جو، من این طرف جو! این تعبیر در هنگامی به کار می‌رود که دو چیز با هم هیچ ارتباطی ندارند و رو در روی هم هستند. تعبیر دیگر، تعبیر «محاده» است؛ می‌فرماید: مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. [2] محاده نیز به معنای مرزبندی بین دو چیز است. امیرالمؤمنین می‌فرماید: برای این که جزو کسانی باشیم که اهل شقاق با خدا هستند و روی در روی خدا ایستاده و با او می‌ستیزند، همین

کفایت می کند که ما چیزی را دوست می داریم که خدا و پیغمبرش دشمن می داشتند، و چیزی را بزرگ می شماریم که آن ها کوچک می شمردند.

## پیامبر بی آرایش

سپس دوباره به سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله می پردازند و می گویند: وَلَقَدْ كَانَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَجْلِسُ جِلْسَهُ الْعَبْدِ؛ روی زمین می نشست و غذا می خورد؛ یعنی حتی روی فرش نمی نشست. کیفیت نشستن ایشان، همانند نشستن بردگان در مقابل موالی بود. مستحب است هنگام نشستن بر سر سفره یک پا را بلند کرده و متواضعانه روی یک پا بنشینند. این روشی است که پیغمبر اکرم برای نشستن بر سر سفره داشتند. وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَيَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ؛ وقتی کفش یا لباس شان پاره می شد، خودشان به آن وصله می زدند. وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ؛ بر الاغ برهنه سوار می شدند و

یکی را هم پشت سرشان سوار می کردند. این طور نبود که بگویند چرا این الاغ پالان یا تجهیزات دیگر ندارد.

يَكُونُ السِّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا فُلَانَهُ لِإِخْدَى أَزْوَاجِهِ غَيِّبِهِ عَنِّي؛ روزی یکی از همسران پیغمبر، پرده‌ای تهیه کرده بود که روی آن تصاویری کشیده شده بود، و آن را در خانه آویزان کرده بود. پیغمبر اکرم وقتی نگاه‌شان به این پرده افتاد، فرمودند: این پرده را از جلوی چشم من دور کن! این تصاویر مرا متوجه دنیا می‌کند. به جای این که توجه من به آخرت باشد، این‌ها توجه من را به دنیا می‌کشد. فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَّارِفَهَا؛ وقتی به این پرده نقش‌دار نگاه می‌کنم، توجه‌ام به دنیا جلب می‌شود<sup>۱۴</sup>

زهد پیامبر اکرم (ص)

پیامبر(ص) از دنیا به اندازه‌ی نیاز خود استفاده

1-می نمود

2-هرگز شیفته و شیدای دنیا نبود

3-خزینه‌ها و گنج‌های دنیا بر او عرضه شد ولی

نپذیرفت

4-با قلب خویش از دنیا اعراض فرمود و یاد دنیا را در

قلب خویش نابود ساخت

5-هیچ چیز را در دنیا از گرسنگی و خوف خدا

خوش تر نداشت

6-سخاوتمندترین مردم بود

7-از آنچه که خداوند نصیب او می کرد ، جز به اندازه

نیاز یکسال آنهم از خرما و جو بر نمی داشت و باقیمانده

را در راه خدا صرف می نمود



8- حق را اجرا می نمود ، هرچند که به ضرر خود و یا  
یارانش تمام می شد

9- از همه پیامبران زاهدتر بود

10- اگر داشت ، می بخشید و اگر نداشت ، می فرمود: «  
ان شاء ... ، خدا می رساند

11- هرگز دونوع غذا در سفره آن حضرت نبود  
مگر اینکه از یک غذا می خورد و غذای دیگر را صدقه  
می داد.

12 هرگز درهم و دیناری نزد خود پس انداز نکرد

در دین اسلام از دنیائی که بعنوان هدف باشد، بسیار  
مذمت شده و علاقه به دنیا ریشه همه خطاها و اشتباهات  
بشری ذکر شده است.

در قرآن هشدارهای فراوانی در این زمینه به انسانها داده  
شده است

در سخنان بزرگان دین نیز این هشدارها با عبارتهای  
مختلف بیان شده است.

حضرت علی علیه السلام پس از جنگ «جمل» در بصره  
جهت عیادت «علاء بن زیاد حارثی» که از یاران امام  
علیه السلام بود به خانه ی او رفت وقتی که خانه ی  
بسیار مجلل و وسیع او را دید فرمود با این خانه ی وسیع  
در دنیا چه می کنی؟ در حالی که در آخرت به آن  
نیازمندتری:

آری اگر بخواهی می توانی با همین خانه به ثواب  
آخرت برسی.

در این خانه ی وسیع میهمانان را پذیرائی کنی.  
به خویشاوندان با نیکوکاری پیوندی.  
و حقوقی که بر گردن تو است به صاحبان حق برسانی.

پس آنگاه تو با همین خانه ی وسیع می توانی به ثواب  
آخرت دستیابی.

سلمان موقع مردن گریه می کرد////

### آثار زیانبار دنیا طلبی

1- ثروت اندوزی مایه عذاب می شود.

«به کسانی که طلا و نقره هارا انبار می کنند و آنها را در راه  
خدا خرج نمی کنند، بشارت عذاب دردناک بده. در روز  
قیامت همین ثروتها بصورت عذاب بر پشت و پیشانی آنها  
فرود می آید» (توبه 34)

2- ثروت اندوزی مایه سرگرم شدن و از خدا غافل  
گردیدن است.

**«ثروت اندوزی شمارا مشغول کرد تا  
زمانیکه از دنیا رفتید و شمارا  
دفن کردند.» تکاثر 1**

3- دنیا طلبی باعث زحمت بی پایان، آرزوی دست  
نیافتنی و امید بی حاصل می شود

4- دنیا طلبی عقل را فاسد و دل را از شنیدن حکمت، کر  
می کند.

5- هر چه ثروت انسان بیشتر باشد، حجت های الهی علیه او  
در قیامت بیشتر است.

6- دنیا طلبی مانع عبادت و اطاعت خداست.

7- پول و ثروت طبق نظر امام رضا (ع) بایکی از اسباب  
زیر جمع می شود: بخل شدید، آرزوی طولانی، حرص  
زیاد، قطع رابطه فامیلی، ترجیح دنیا بر آخرت

8- ریشه های لذتهای اصلی دنیا طبق نظر امام  
باقر (ع) هفت چیز پست است:

نوشیدنی ها که بهترین آن آب معدنی است که از  
لابلای خاکها و حشرات و فاضلابها بالا آمده و کم کم  
صاف و زلال می شود.

خوردنی ها که بهترین آن عسل طبیعی است که عسل  
مدفوع زنبور است.

پوشیدنی که بهترین پوشیدنی ابریشم است که از آب  
دهان کرم ابریشم به عمل می آید!

بوئیدنی‌ها که بهترین بوئیدنی مُشک است که از ناف  
آهو بعمل می‌آید!

شنیدنی‌ها که بهترین آن غنا و طرب است که صدای  
شیطان می‌باشد..

سواریها که بهترین آن در زمان گذشته اسب و حالا  
ماشین است که آنهم گاهی قاتل صاحبش می‌باشد..  
عمل جنسی که از همه لذات برتر است و آنهم که مبال  
اندر مبال است!

9- اگر کسی بت پرست نباشد ولی دنیا طلب باشد بگفته  
ابلیس، همین برای گمراهیش کافی است.

10- بفرمایش پیامبر (ص) دنیا طلبی اولین عامل معصیت  
خدا بوده است. {میزان الحکمه}

زهر دارد در درون، دنیا چومار گرچه دارد در برون  
،نقش ونگار

زهر این مار منقش قاتل است می گریزد زو هر آن کس  
عاقل است.

در عرف جامعه ها کسانی را که دارای ثروت و مکن  
هستند زرنگ می دانند و گاهی به آنها حسرت می  
خورند. زیرا وضع فعلی و ظاهر امر را می بینند ولی از  
عاقبت این افراد خبر ندارند. یکی از افراد بسیار ثروتمند  
که عاقبت بدی پیدا کرد و داستان در قرآن برای هشدار  
و عبرت گرفتن آدمی آمده است، داستان قارون است.

«قارون ابتدا جزء اصحاب موسی (ع) و پسر عموی او بود. او علم و زیبایی و ثروت را باهم داشت. ثروت او آنچنان زیاد بود که کلیدهای انبار گنجهای او را شتران حمل می کردند. وقتی در کوچه ها با آن شوکت و ابهت و زینتها حرکت می کرد، مردم می گفتند: ای کاش ما هم مثل قارون بودیم! ولی دنیا طلبی او باعث شد که با موسی (ع) مخالفت کند و علیه موسی (ع) توطئه کند و سرانجام دچار قهر الهی شده و به نفرین موسی (ع) خود و ثروتش به زمین فرو رفتند.» {بحار الانوار}

### ثروت طلبی او را عاقبت به شر کرد!

«ثعلبه مردی فقیر بود. او از پیامبر خواست که دعا کند تا ثروتمند شود! پیامبر به او هشدار داد که ثروت برای تو



خطرناك است. اما ثعلبه اصرار كرد و پيامبر برايش دعا نمود. طولی نكشيد كه ثعلبه ثروتمند شد و جزء دامداران گرديد. كم كم از نظر جا برای دامهای او در مدینه مشكل پیدا شد لذا از پيامبر اجازه گرفت تا به خارج از مدینه برود.

او در خارج از مدینه به زیاد كردن ثروت خود مشغول بود. وقتی پيامبر (ص) نماینده ای نزد او فرستاد تا زكات گوسفندان او را بگیرد، ثعلبه امتناع كرد و گفت: چرا پيامبر (ص) سراغ افراد دیگر نمی رود و سراغ من فرستاده است؟

نماینده پيامبر با دست خالی برگشت. ناگاه آیه ای در باره این امتناع ثعلبه و افرادی مانند او نازل شد.. كه تقریباً از ارتداد ثعلبه خبر می داد. وقتی این خبر به ثعلبه رسید، گوسفندان خود را برداشت و به مدینه آمد و خدمت پيامبر رفت و گفت: زكات آورده ام! پيامبر

فرمود: من نمی توانم از تو زکات قبول کنم! ثعلبه با شنیدن این مطلب شروع به عجز و لابه کرد ولی حضرت زکات او را قبول ننمود<sup>۱۵</sup>.

**دنیا طلبان ز حرص مستند همه \* موسی کُش  
و فرعون پرستند همه**

**هر عهد که با خدای بستند همه \* از دوستی  
حرص بشکستند همه<sup>۱۶</sup>**

دنیا که دلت ز حسرت او زار است سرتاسر او تمام  
محتزار است

---

<https://hawzah.net/fa/Article/View/4995>  
15

ابوسعید ابوالخیر"

دنیا که از او دل اسیران ریش است پامال غمش، توانگر  
ودرویش است

نیشش همه جان گزاتر از شربت مرگ نوشش چونکو  
نگه کنی هم نیشش است  
"شیخ بهائی"

### چهار عامل عذاب جهنم

«درسوره فجر به چهار عامل عذاب جهنم اشاره می کند:

كَلَّا بَلْ لَا تَكْرَمُونَ الْيَتِيمَ: شما یتیم را اکرام  
نمی کنید! وَلَا تَخَاضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ: یکدیگر را  
بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید! وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا  
لَمًّا: و میراث وارث را جمع کرده می خورید! وَتَحِبُّونَ  
الْمَالَ حُبًّا جَمًّا: و مال و ثروت را بسیار دوست دارید!»

## پیامبر خدا و شتریان

از نوفلی نقل شده که امام سجاد علیه السلام فرمود:  
رسول خدا صلی الله علیه و آله به شتربانی در بیابان رسید و  
مقداری شیر از او خواستند او در پاسخ گفت: آنچه در  
سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و  
آنچه در ظرف دوشیده ایم شامگاه از آن استفاده  
می کنیم .

آنجناب دعا کردند:

خداوندا: مال و فرزندان این مرد را زیاد کن . از او  
گذشته در راه به ساربان دیگری برخوردن لذا از او هم  
درخواست شیر کردند ساربان سینه شتران را دوشیده  
محتوی ظرفهای خود را در میان ظرفهای پیامبر  
صلی الله علیه و آله ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر  
شیر تقدیم نموده عرضکرد فعلا همین مقدار پیش من  
بود چنانچه اجازه بدهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم .

پیامبر صلی الله علیه و آله دستهای خود را بلند کرده گفتند  
خداوندا به اندازه کفایت به این ساربان عنایت کن .

همراهان عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله  
آنکه درخواست شما را اجابت نکرد دعایی کردی که  
ما همه آن دعا را دوست داریم ولی برای این ساربان  
که حاجت شما را برآورد از خداوند سبحان چیزی  
خواستید که ما دوست نداریم . فرمود: «ما قَلَّ و کفی  
خیر مما کَثُرَ و اَلهی . اللهم ارزق محمد و آل محمد  
الکفاف».<sup>۱۷</sup>

((چیزی کم ولی کافی باشد بهتر است از چیزی که  
زیاد ولی انسان را از خدا مشغول کند.))

## آرزوی هر پولدار و فقیر در قیامت چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ پولدار و فقیری نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم!<sup>۱۸</sup>

### غذای علی علیه السلام

عدی بن حاتم حضرت علی علیه السلام را دید که در برابرش کاسه‌ای آب و پاره‌ای نان جو و نمک نهاده‌اند گفتای امیر مؤمنان این روا نیست که روز را گرسنه و مشغول کار و کوشش به سربری و شب را بیدار و درگیر با رنجها به روز آری و سپس افطارت این باشد. علی علیه السلام گفت: نفس خود را به قناعت عادت ده

---

<sup>18</sup>خوبی‌ها و بدی‌ها

و گرنه بیش از آنچه برای او بسنده باشد از تو طلب  
خواهد کرد.<sup>۱۹</sup>

### نتیجه نیک مخالفت با هوای نفس

حضرت رسول الله علیه و آله فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی زیبا و خوش سیما بود که زندگی خود را بوسیله درست کردن زنبیل از درخت خرما می گذرانید. روزی از درخانه پادشاه می گذشت کنیز خانم پادشاه او را دیده وارد قصر شد و حکایتی از زیبایی و جمال عابد برای زن پادشاه که زن فاسدی بود، تعریف کرد. خانم گفت: بوسیله ای او را داخل قصر کن.

همینکه عابد داخل شد چشم همسر سلطان به او افتاد از حُسن و جمالش در شگفت شد و در خواست گناه کرد. عابد امتناع ورزید. زن دستور داد درهای قصر را

---

<sup>19</sup> حلیۃ الأبرار 2/232

ببندند و به او گفت غیر ممکن است باید من از تو کام بگیرم و تو نیز از من بهره ببری! عابد چون راه چاره را مسدود دید. پرسید بالای قصر شما محلی نیست که در آن جا وضو بگیرم، زن بکنیز گفت: ظرف آبی بالای قصر ببر تا هر چه می خواهد انجام بدهد.

عابد بر فراز قصر رفت در آنجا با خود گفت؟ ای نفس مدت چندین سال عبادت را که روز و شب مشغول بودی به یک عمل ناچیز می خواهی تباه کنی. اکنون خود را از این بام به زیر انداز. بمیری بهتر از آن است که این کار انجام دهی! با این فکر نزدیک بام رفت دید قصر مرتفعی است و هیچ دست آویزی نیست که خود را به آن بیاویزد تا بزمین برسد. تصمیم گرفت خود را از بالا به پایین بیاندازد هربادا بادا.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: همین که خود را آماده انداختن نمود امر بجبرئیل شد که فوراً بزمین



برو . بنده ما از ترس معصیت می خواهد خود را بکشتن  
دهد . او را بیال خود دریاب تا آزرده نشود . به محض  
افتادن عابد، جبرئیل عابد را در راه چون پدری مهربان  
گرفت و بزمین گذاشت . زیباییهایش در همان قصر  
ماند عابد به خانه اش رفت و زنش پرسید پول زنبیل ها  
را چه کردی؟

گفت : امروز چیزی عاید نشد گفت امشب را با چه  
افطار کنیم . جواب داد باید به گرسنگی صبر کنیم ولی  
تو تنور را بیافروز تا همسایگان متوجه نشوند ما نان تهیه  
نکرده ایم . زیرا ایشان بفکر ما خواهند افتاد .

زن تنور را روشن کرده با مرد خود شروع به صحبت  
نمود . در این بین یکی از زنان همسایه برای بردن آتش  
وارد شد . عابد گفت : از تنور آتش بردار . آن زن  
بمقدار لازم آتش برداشت و در موقع رفتن گفت شما  
گرم صحبت نشسته اید نانهایتان در تنور نزدیک است

بسوزد زن نزدیک تنور آمده دید نان بسیار خوب و  
مرتبی بر اطراف تنور است . نانها را جدا کرده پیش  
شوهر آورد به او گفت تو در پیش خداوند سبحان  
منزلتی داری که برایت نان آماده می شود . از خداوند  
سبحان بخواه بقیه عمر، ما را از بدبختی و ذلت نجات  
دهد . **عابد گفت صبر بر همین زندگانی بهتر است .<sup>۲۰</sup>**

### **پیامبر اسلام کلیدها را پس داد!**

فرشته ای از طرف خدا برای پیامبر کلیدهایی آورد و  
گفت اینها کلید گنجهای زمین هستند . خدا فرمود می  
خواهی در دنیا پادشاه باش و در آخرت هم بهشت می  
روی . پیامبر کلیدها را برگرداند و فرمود می خواهم در

---

<sup>20</sup>خوبی ها و بدی ها

دنیا یک روز سیر باشم خدا را شکر گویم و یک روز  
گرسنه باشم و از خدا درخواست کنم<sup>۲۱</sup>.

### سفارش اسکندر به مادرش

حکایت شده هنگامی که اسکندر مقدونی خود را در  
آستانه مرگ دید، به مادرش گفت: بعد از مرگم سفره  
طعامی پهن کنید و همه مردم کشور را به آن دعوت  
نمایند و اعلام کنید که همگان این دعوت را بپذیرند،  
مگر کسانی که عزیز و دوستی را از دست داده‌اند. و  
کسانی که عزیز از دست داده‌اند هرگز در مجلس  
شرکت نکنند تا شرکت کنندگان در عزای اسکندر  
خوشحالی خوشحالی کنند و مجلس عزای اسکندر  
مانند مجلس عزای دیگران با حزن و غم توأم نباشد.

---

<sup>21</sup> معارف قرآن و اهل بیت ع

وقتی که اسکندر از دنیا رفت، مطابق وصیت اسکندر، به همه مردم کشور، اعلام کردند که در مراسم عزا و اطعام شرکت کنند، به شرط اینکه شرکت کنندگان، به مصیبت مرگ دوست و عزیزی گرفتار نشده باشند! مادر اسکندر و دیگر اعضای خانواده، ساعت‌ها در انتظار نشستند؛ ولی هیچ کسی دعوت آنان را اجابت نکرد، از خدمت‌گذاران مجلس از علت این امر جویا شدند.

در پاسخ گفتند: شما خود آنان را از اجابت این دعوت منع کرده‌اید؛ پرسیدند: چطور؟ «گفتند: شما امر کردید که همه شرکت کنند، به شرط آنکه عزیز و محبوبی را از دست نداده باشند! در میان این همه مردم کسی نیست که دارای این شرط باشد. وقتی که مادر اسکندر این مطلب را شنید به اصل ماجرا پی برد و گفت: «فرزندم با بهترین راه تسلیت مرا تسلی خاطر داد.»<sup>۲۲</sup>

امام زمان علیه السلام از چه چیزی ناراحت بودند؟

ما شب و روز انتظار تو را داشتیم، چرا دیر کردی؟

علی بن مهزیار گفت: چون به خدمت حضرت قائم (ع)

رسیدم، حضرت به من فرمود: ما شب و روز انتظار تو را

داشتیم، چرا دیر کردی؟

عرض کردم: کسی نبود که مرا به سوی شما راهنمایی

کند.

پس حضرت با انگشت به زمین زد و فرمود: اینچنین

نیست، ولی شما به گردآوری اموال پرداختید و بر

ضعفای مؤمنین تجبر (زورگویی به افراد ضعیف) به

خرج دادید و قطع صله رحم کردید، پس اکنون چه

عذری برای شما وجود دارد؟

گفتم: التوبه، التوبه.

پس فرمود: ای پسر مهزیار، اگر نبود استغفار بعضی از ما

(خود حضرت برای ما دعا می کند) برای بعضی، هر

آینه هر کس بر روی زمین بود هلاک می شد بجز  
خواص شیعه، آنان که اقوالشان با افعالشان شبیه است.<sup>۲۳</sup>

### قبرستان عجیب و غریب!

حکایت شده اسکندر ذوالقرنین وارد شهری شد و  
چیزهای عجیب دید. او دید مغازه‌ها و خانه‌ها درب

---

مهدی منتظر (عجل الله فرجه) تألیف: دانشمند فرزانه آیت الله حاج شیخ محمد جواد

خراسانی (قلس سره) تحقیق و تعلیق: سید جواد میرشفیعی خوانساری

ندارند. شب‌ها مغازه‌دارها مغازه‌ها را رها کرده و به خانه می‌روند.

چند روزی در آن شهر ماند و جز مهر و محبت و مهربانی چیزی ندید. از امور عجیب دیگر آن شهر این بود که قبرها را در جلوی خانه‌ها قرار داده بودند. دیگر اینکه روی قبرها سنین ۱۵ تا ۳۰ سالگی نوشته شده بود.

یکی از پیرمردان شهر را دید و جریان این عجایب را از او پرسید. پیرمرد گفت: اولاً در و دربان برای دزد است و اینجا کسی دزدی نمی‌کند و هر کس به آنچه دارد، قانع است. ثانیاً دلیل دیگر اینکه قبرها در جلوی خانه‌ها است و هر کس مردگان خود را در جلوی خانه خود دفن می‌کند. علتش هم آن است که هر روز صبح که از خانه بیرون می‌آییم، چشمانمان به قبر گذشتگان و دوستانمان بیفتد به یاد مرگ بیفتیم و به دنیا دل نبندیم؛ اما علت اینکه روی قبرها سنین ۱۵ تا ۳۰ سالگی نوشته شده، به خاطر این است که نصف عمر خود را در

خواب می‌گذرانیم و ما آن‌ها را جزء عمر به حساب نمی‌آوریم.<sup>۲۴</sup>

خسرو پرویز از شاهنشاهان بزرگ ساسانی بود که همواره در غرور و تکبر غوطه می‌خورد. روزی به همسرش شیرین گفت: «پادشاهی خوش است؛ اما ای کاش دائمی بود!

همسرش پاسخ عبرت‌آمیزی به او داد. به او گفت: «اگر دائمی بود، به تو نمی‌رسید.»<sup>۲۵</sup>

## حضرت علی ع در خطبه ۲۴۴ نهج البلاغه میفرماید:

شب هنگام کسی به دیدار ما آمد و

داشت، ظرفی سر پوشیده پر از حلوا

---

<sup>۲۴</sup>.داستان‌ها و حکایت‌ها، ص ۱۵۸

<sup>۲۵</sup>.حکایت‌های شیرین، ص ۴۴۸



دانستم آن ظرف تنها ظرف حلوا نیست،

چنان از آن متنفر شدم که

گویا آن را با آب دهان مار سمّی، یا قی کرده  
آن مخلوط کردند

؟! یا صدقه به او گفتم: هدیه است یا زکات

. (رشوه) است گفت: این هدیه

گفتم: چونان زنان بچه مرده بر تو بگیرند،

!! آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی

به خدا قسم اگر تمام آسمانها و زمین آنچه در  
عالم وجود دارم

به من بدهند تا پوست دانه ی جوی را به ستم  
از موچه ای بگیرم

را نافرمانی کنم، هرگز و به همین مقدار خدا  
..چنین نخواهم کرد

همانا این دنیای آلوده شما نزد من

از برگ جویده شده ملخ پست تر است

را با نعمت های فنا پذیر، و علی

!!! لذت های ناپایدار چه کار

و همچنین در نامه 45 نهج البلاغه

:میفرمایند

ای دنیا

از من دور شو ، مهارت را بر پشت تو نهاده و از  
چنگال تو رهایی یافتیم،

واز دام هایت نجات یافته ام و از لغزش گاه  
.هایت دوری گزیدم

کجایند بزرگانی که به بازیچه های خود  
فریشان داده ای؟

کجایند امت هایی که با زر و زیورت آنها را  
فریفتی

که اکنون در گورها گرفتار و درون لحدها  
...پنهان شده اند

## علی علیه السلام و خوردن کدو

راوی می گوید خدمت امیرالمومنین (علیه السلام) در

نخلستانی که قنات می کند بودم، ظهر از قنات بیرون

آمد، نماز ظهر و عصرش را خواند، بعد فرمودند: غذایی

برای خوردن هست؟ گفتم: کدوی پخته داریم، فرمود:

بیاور، می گوید: یک مقدار کدوی پخته برای حضرت

علی (علیه السلام) آوردم. دست مبارکشان را با آبی که

از شن بیرون می آمد شستند، و غذا را میل فرمودند،

سپس گفتند: لعنت خدا بر کسی که به واسطه شکم به

جهنم می رود. راستی هم لعنت خدا بر چنین فردی باد.

و نیز کسی که به واسطه جاه طلبی پشت سر مردم غیبت

می کند، تهمت می زند، نمایی و سخن چینی می کند و

جهنمی می شود، و باز لعنت خدا بر آن کسی که به

خاطر شکم به جهنم می رود.

می گوید: ناهار را خوردند و به قنات رفتند و کلنگی زدند، اتفاقاً به سنگی خورد و آب فوران کرد به حدی که آب گل آلود تا ریش حضرت (علیه السلام) آمده بود اصلاً نتوانست کار کند، از قنات بالا آمد. بچه ها برای دین علی (علیه السلام) آمده بودند؛ آب مفصل و فراوان را دیدند و مثل اینکه خیلی خوشحال شدند. علی (علیه السلام) در حالی که از قنات بالا نیامده، یک پایش را این طرف قنات و پای دیگر آن طرف بود، فرمودند: قلم و دوات بیاورید؛ چنانچه کار حضرت علی در آن بیست و پنج ساله بود که بیست و چهار چشمه و قنات در باغستان وقف فقرا و ضعفا و بیچاره ها کرد. می گوید: همانجا در قنات وقف نامه اش را نوشتند و گفتند: بچه ها و خویشان من، چشم داشت به این قنات نداشته باشید، اینها مال فقرا و بیچاره هاست<sup>۲۶</sup>

## علی علیه السلام و بخشیدن غذا

گفته اند: امیر المؤمنین علی (ع) که همیشه غذای ساده می خورد، روزی به جگر کباب شده با نان نرم میل پیدا کرد.

با این حال، چیزی از این غذای لذیذ را تهیه نکرد و نخورد. یک سال بعد، در یکی از روزه که روزه داشت، این مطلب را با فرزند بزرگش، امام حسن (ع) در میان گذاشت. امام حسن (ع) غذای مورد علاقه ی پدر را تهیه کرد و ترتیبی داد که ایشان آن را هنگام افطار تناول کند.

هنگام افطار که غذا در سفره گذاشته شده بود، نیازمندی به در خانه ی امام (ع) آمد و اظهار تنگدستی و نیاز کرد. امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: ای فرزند! این غذا را بردار و برای او ببر تا فردا (روز قیامت) در نامه ی

اعمال ما چنین خوانده نشود: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي

2829 «... حَيَاتِكُمْ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا»<sup>27</sup>

شما (لذات بهشتی و) خوشیهایتان را در زندگانی دنیا (به شهوت رانی و ظلم و عصبان) از بین بردید و بدان لذات دنیوی بر خوردار و دلباخته بودید، پس امروز به عذاب ذلت و خواری مجازات می‌شوید...

## زهد و وارستگی علمای اسلام

امام خمینی (ره) بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی

به شیوه ائمه اطهار (ع) که اسیر دنیا و دلبسته به

آن نبودند، زندگی ساده ای داشتند، ایشان هیچ

گاه از سطح کمترین فرد جامعه بالا نیامد.

---

<sup>27</sup>احقاف 20

<sup>28</sup>سفينة البحار، ماده ی کبد

<sup>29</sup>احقاف 20

امام خمینی حتی در پاریس نیز با وجود سرمای  
هوا و کهولت سن، دستور دادند وسایل گرمای  
منزل مسکونی شان را خاموش کنند تا با مردم  
ایران که در زمستان ۵۷ به علت کمبود نفت در  
مضیقه بودند و سرما را تحمل می کردند،  
همدردی کنند.

زهد و سادگی امام، یادآور زهد و سادگی انبیای  
سلف صالح بود و همه را متحیر کرده بود. نکته  
مهم اینکه امام می توانست در بهترین شرایط، به  
لحاظ مادی، زندگی کند اما ساده می زیست.



اگر کسی از تمکن مالی برخوردار نباشد و ساده زندگی کند، ارزش نیست؛ زیرا سادگی بر او تحمیل شده است. لذا بعضی، سادگی را نشأت گرفته از فقر می دانند و معتقدند: کسی که ندارد، ساده زندگی می کند. ولی میان فقر و سادگی تفاوت وجود دارد؛ سادگی، بر فقرا، تحمیل شده است اما ساده زیست ها، سادگی را خود انتخاب کرده اند؛ با آنکه ممکن است از تمکن مالی هم برخوردار باشند و این، یک ارزش است

این سادگی در زندگی امام و اطرافیان ایشان، قابل مشاهده بود. ایشان نه تنها از تجملات بیزار بودند، بلکه از امور غیر تجملی هم دوری می کردند

سید حمید روحانی؛ از نزدیکان حضرت امام و مؤلف کتاب تحلیلی از نهضت امام می گوید: امام در زندگی همواره ساده می زیست، ساده می پوشید، ساده می خورد، از غذای چرب و نرم پرهیز می کرد، از خوراکی های مقوی پرهیز می کرد؛ در نجف غذای مورد علاقه ایشان نان و پنیر و گردو بود. در رفت و آمدها، تا جایی که امکان داشت از گرفتن اتومبیل خودداری می کردند.

البته سادگی جزو خصایص حضرت امام بود و هیچ حادثه‌ای باعث نمی‌شد تا این خصیصه جای خود را به چیز دیگری بدهد. ایشان حتی پس از پیروزی انقلاب و ورود به خاک میهن و در اوج احساسات مردم، سادگی خود را حفظ کردند و از بسیاری از تجملات دوری کردند. امام (س)، حتی مراسم تشریفات ورود به میهن را نیز اجازه ندادند و فرمودند: مگر می‌خواهند کورش را وارد ایران کنند... یک طلبه از ایران خارج شده و همان طلبه به ایران باز می‌گردد. من می‌خواهم میان امتم باشم و همراه آنان بروم ولو پایمال شوم.

امام در زندگی خود با الگوگیری از بانوی بزرگ اسلام، همواره ساده زیستی را؛ برای خود، مردم و مسئولین، مورد تأکید قرار داده و ترجیح می دادند در اتاقشان، به جای فرش، موکت پهن باشد و اغلب با مخالفت اطرافیان (به جز افراد خانواده) روبرو می شدند.

خاطرات زیادی از ساده زیستی امام نقل شده است اما جالب ترین و زیباترین آنها، ملاقات امام با افراد بیگانه و گاهی منافقینی که بعدها با مشاهده زندگی و رفتار امام؛ به عنوان رهبر جامعه

اسلامی، به خود آمده و مسلمان شده‌اند، می‌باشد.  
این قبیل خاطرات، برای همه تکان دهنده است.

سرگرد حسین مرتاضی نقل می‌کند: بهمن ماه  
بود. به مناسبت دهه فجر، بیست تا سی نفر از  
مهمانان کشورهای خارجی خدمت حضرت امام  
رسیده بودند. یکی از آنها، یک مسلمان  
آمریکایی بود؛ پیرمردی با چهره خیلی شفاف و  
محاسن بلند. از آن زمانی که قرار شد آنها دست  
امام را بعد از ملاقات ببوسند، این شخص شروع  
به گریه کرد، عجیب گریه می‌کرد. تمام آنهایی  
که در اتاق بودند، تحت تأثیر گریه او قرار  
گرفتند. بعد به داخل محوطه‌ای که منزل حضرت

امام بود، آمدند. او به زبان دست و پا شکسته،  
انگلیسی و عربی سؤال کرد: «بیت الخمینی  
کله...؟»؛ همه منزل خمینی، همین است؟! گفتیم:  
آری. ما روی حیاط را با پلاستیک و چادر سقف  
زده بودیم تا حیاط برای حضرت امام گرم باشد.  
وقتی مرد وارد حیاط شد، با حالت عجیبی به آنجا  
نگاه می کرد و مدام سؤال می کرد بیت الخمینی؟  
... و می گفت: امام کجاست؟ با اشاره گفتیم:  
صبر کن! امام الآن می آیند. برایش غیرمنتظره بود  
رهبان جامعه اسلامی که تمام دنیا را با یک پیامش  
می لرزاند چنین منزل محقری داشته باشد و از  
آنجا بتواند این چنین بر جامعه اسلامی حکمرانی  
کند. و عجیب بود زمانی که حضرت امام تشریف  
آوردند، ایشان همین طور گریه می کرد. با گریه  
دست امام را بوسید و عقب عقب از مقابل

حضرت امام عبور کرد. گریه این مرد و تعجبی  
که از منزل حضرت امام کرده بود بسیار عجیب  
بود.<sup>30</sup>

یکی از یاران امام می گوید:

در نجف اشرف روزهای اول برای تهیه غذا ،  
یک دوبار از امام پرسیدم که «ناهار چه  
می خوری؟» و یا «شام چه میل می کنید؟» و امام  
هم چیزی می گفتند . ظاهرا بار سوم بود که امام  
با قاطعیت همیشگی فرمودند :

از این به بعد دیگر راجع به غذا و شام و ناهار از  
من چیزی نپرسید و هرچه خواستید درست کنید .  
من هم مانند شما هرچه بود می خورم!

---

(سایت پرتال امام خمینی (ره)<sup>30</sup>)

و عملاً نیز تا مدتی که من در خدمت ایشان بودم  
این شیوه را در زندگی داشتند و معمولاً در مورد  
غذا و کم و کیف آن اظهار نظر نمی کردند .  
اگرچه در مورد نظافت و جهات بهداشت آن  
حساسیت خاصی داشتند<sup>(1)</sup> .

امام در طول مدتی که در نجف اشرف بودند در  
یک منزل استیجاری که نوساز نبود و از جهت  
سادگی مثل منازل سایر مردم عادی بود ، سکونت  
داشتند (سرگذشتهای ... ج 5) .

چندی پیش یک خانم ایتالیایی که شغل او معلمی  
و دینش مسیحی بود نامه ای آکنده از ابراز محبت  
و علاقه به امام و راه او همراه با یک گردنبند طلا



برای حضرت امام فرستاده بود که ما آن را  
خدمت امام دادیم .

دو سه روز بعد دختر بچه دو یا سه ساله‌ای را  
آوردند آنجا ، که پدرش در جبهه مفقود الاثر  
شده بود .

امام وقتی متوجه شدند فرمودند : الان بیاوریدش  
داخل . سپس او را روی زانوی خودشان نشانند  
و صورت مبارکش را به صورت بچه چسبانیده و  
دست بر سر او گذاشتند ، ... سپس همان  
گردنبندی که زن ایتالیایی فرستاده بود را برداشتند  
و با دستان مبارکش بر گردن دختر بچه  
انداختند<sup>(2)</sup> .

چند روزی که من ( مسعود خمینی ) در نجف  
منزل امام مهمان بودم در تمام این مدت غذای  
منزل امام آبگوشت بدون چربی بود . یک  
کیلو گوشت می گرفتند و خودشان با خانواده و  
کارکنان و بیرونی و اندرونی همه غذایی را که  
با آن پخته می شد ، می خوردند . تحمل این  
اوضاع برای من که یک طلبه جوان بودم سخت  
بود . روزی به امام عرض کردم : آقا! خوردن این  
آبگوشت بدون چربی شما برای من کمی سخت  
است .

ایشان فرمودند : منزل ما همین است . اگر پلو یا  
چلو می خواهید بروید منزل حاج آقا مصطفی  
بگویید برایتان درست کند .

منهم رفتم و ماجرا را به حاج آقا مصطفی گفتم .  
شب به منزل ایشان رفتم و بعد از هفت هشت روز  
توانستم پلو بخورم<sup>(1)</sup> .

غذا و خورد و خوراک ایشان خیلی ساده بود .  
ایشان به نان و پنیر و چای خیلی علاقه داشتند .  
اغلب صبحها و حتی در ماه رمضان سحری ، نان  
و چای و پنیر بود ...

امام خودشان سماور را روشن می کردند و سحری  
می خوردند .

## زهد و وارستگی ایه الله سید علی خامنه ای

حجۃ الاسلام والمسلمین مروی معاون ارتباطات  
حوزوی دفتر مقام معظم رهبری درباره آیت الله  
خامنه ای گفت : خود آقا می گفتند ما در کل خانه  
تنها یک فرش دستباف داریم که جهیزیه همسرم  
بوده که نگه داشته ایم و بقیه خانه موکت است .

وی اضافه کرد : قبل تر دفتر کار رهبری بالا بود و  
منزلشان طبقه پایین ، ایشان تعریف می کردند :  
گاهی من ظهرها پایین می رفتم تا یک یا دو  
ساعتی پیش خانواده باشم و کار را هم انجام دهم  
به خاطر کمردردی که دارم گفتم یک مبل دو  
نفره خریدند و آن را بردند منزل شب که رفتم

خانه دیدم خانواده مبل را دم در گذاشته‌اند گفتم  
برای چی این را گذاشتید دم در ، خانمم گفت  
که آقا زندگی ما تا حالا طلبگی بوده این هم به  
زندگی ما نمی‌خورد ، توضیح دادم که این مبل  
برای کار است که وقتی خانه هستم بتوانم هم  
کنار شما باشم هم بتوانم به کارها برسم که با  
کلی اصرار خانواده پذیرفتند ولی گفتند فقط  
همین یکی را تحمل می‌کنیم نه بیشتر .

وی اضافه کرد : خانواده ما تعریف می‌کردند در  
مهمانی‌هایی که گاهی خانواده آقا هم حضور  
دارند خانواده رهبری ساده‌ترین لباس‌ها را به تن  
دارند و ساده‌ترین لباس را همسر آقا می‌پوشند ،  
خود حضرت آقا هم همواره ساده‌ترین لباس‌ها را

به تن میکنند و سعی می کنند لباس ها با کمترین  
قیمت تهیه شود .

اقای مروی وی در ادامه با ذکر خاطره ای از مقام  
معظم رهبری گفت : یک بار یکی از سران عرب  
چهار یا پنج عبا ی گران قیمت به آقا داده بود و  
آقا عباها را به من داده و گفتند این را ببر قم  
بفروش از پولش 14 و یا 15 عبا بخر بده به  
طلاب .

معاون ارتباطات حوزوی دفتر مقام معظم رهبری  
اضافه کرد : چند سال قبل شب عید فطر دفتر  
بودیم برای استهلال و کارهای آن ، نماز را به  
امامت ایشان خواندیم بعد از نماز گفتند افطار را  
برویم منزل ما و ما تعارف کردیم که نه اگر چه

تمایل داشتیم که برویم ایشان اصرار کردند که نه  
بیایید منزل ما ، ما هم رفتیم ، سر سفره چای بود و  
نان و پنیر و ظرفی حلوا ، ما با این غذاها خودمان  
را سیر نکردیم که برای غذای اصلی جا داشته  
باشیم ، به اشاره از خادم آقا که پیرمردی است  
پرسیدیم خبری است گفت نه همین غذاست .

وی گفت : وقتی آقا رفتند این خادم گفت  
خانواده آقا رفته اند مشهد و برای خانه یک ظرف  
بزرگ حلوا درست کرده اند افطار همین را هر  
شب می خوریم ، درباره سحری پرسیدیم گفت :  
هر شب من یک آبگوشتی برای سحر بار  
می گذارم و سحر با آقا می خوریم .

یک خاطره دیگر ، همین ایام ماه مبارک بود .  
برای قضیه استهلال ما در دفتر مانده بودیم . شب

با یکی از دوستان دفتر به نماز حضرت آقا رفتیم .  
بعد از نماز آقا فرمودند چطور شما این موقع -  
موقع افطار - در دفتر هستید؟ گفتیم برای استهلال  
مانده ایم . فرمودند خیلی خوب ، افطار را برویم  
منزل ما . ما هم دلمان می خواست که برای افطار  
منزل آقا برویم ، ولی تعارف هم می کردیم .  
گفتیم نه آقا در دفتر غذا تهیه کرده اند . فرمودند  
نه ، بیاید برویم . ما هم رفتیم . این آقای حاج  
ناصر که پذیرایی می کند ، مقداری نان و پنیر و  
سبزی و حلوا آورد . ما مقداری نان و پنیر ، یک  
مقدار هم حلوا خوردیم . ولی منتظر بودیم که  
غذا را بیاورند . بالاخره افطار است و با غذایی  
باید ادامه پیدا کند . چون ما کنار آقا نشسته بودیم  
. ایشان چشمشان توی چشم ما نمی افتاد ، مقداری  
آزادتر بودیم . این آقای حاج ناصر که می آمد ،



من یک جوری علامت دادم که چیزی ادامه دارد  
یا نه ، که اگر ادامه ندارد ، ما همین را بخوریم و  
گرسنه نباشیم . اگر ادامه دارد ، خوب خودمان را  
به اینها سیر نکنیم . علامتی دادم . ایشان گفت نه ،  
ادامه ندارد . ما همان نان و حلوا و همان نان و پنیر  
را خوردیم . ولی اگر دفتر می آمدیم ، قطعاً  
غذایی که در دفتر درست کرده بودند برای همین  
پرسنلی که شیف کاری داشتند چرب تر از غذای  
حضرت آقا بود .

بعد که افطار کردیم و حضرت آقا تشریف بردند  
داخل ، ما به آقای حاج ناصر عرض کردیم که  
این چه افطاری بود؟ اگر ما دفتر بودیم یک  
غذای حسابی به ما می دادند . ایشان گفت که  
خانواده حضرت آقا مشهد مشرف شده اند و قبل

از رفتن یک قابلمه بزرگ از این حلوها درست کرده‌اند . به اندازه این سه چهار شب ، افطارمان هر شب حلوا است و با حضرت آقا نان و پنیر و حلوا می‌خوریم . گفتم سحر چه کار می‌کنید؟ ایشان گفت برای سحر هم آبگوشت درست می‌کنیم و به اندازه یک پیاله برای حضرت آقا آبگوشت می‌دهیم و بقیه‌اش را هم خودمان می‌خوریم .

این برنامه غذایی آقا بود . از این نمونه‌ها تقریباً فراوان است که واقعاً زندگی آقا ، یک زندگی کاملاً زاهدانه است . یعنی من می‌توانم به جرات عرض بکنم که زندگی ایشان از نظر کیفیت ، هیچ فرقی با قبل از انقلاب نکرده است .

البته تعداد اولاد بیشتر شده‌اند ، عروس ، داماد و  
نوه و یک مقدار فضای بیشتری لازم است اما  
کیفیت زندگی هیچ فرقی نکرده است ، همان  
زندگی ، همان خانه ، همان امکاناتی که ایشان در  
دوره قبل از انقلاب در مشهد داشتند ، ما شاهدیم  
الان همان وضعیت هست .

آقا مصطفی آقازاده بزرگ آقا همان سال اول  
ازدواجشان که طلبه قم بودند الان هم قم هستند  
خانه‌ای اجاره کرده بودند و مستأجر بودند - الان  
هم مستأجرند - ما را یک روز برای ناهار دعوت  
کردند . ما رفتیم منزل ایشان . یک سال از ازدواج  
ایشان نگذشته بود ، ماههای اول ازدواج ایشان بود  
. ما هم یک گلدان معمولی خریدیم و رفتیم که  
دست خالی نرویم . من واقعاً تعجب کردم که آیا

این خانه ، خانه یک تازه داماد است؟! حالا نه  
خانه فرزند رهبر انقلاب و مقام اول کشور ، حتی  
خانه یک تازه داماد هم این نیست . یعنی یک  
خانه تازه داماد ، بالاخره یک زرق و برقی دارد؛ تا  
مدتها این زرق و برق خانه تازه داماد و خانه تازه  
عروس ، هست . من توی خانه اینها ، واقعاً همان  
زرق و برق معمولی یک تازه داماد و یک تازه  
عروس را ندیدم . بسیار زندگی معمولی ، دو تا  
فرش ماشینی ، آن هم نه سه در چهار چون من  
دقت داشتم به این چیزها . دور و بر خودم را نگاه  
می کردم . حواسم بود و تا آنجا که می توانستم ،  
رصد می کردم اوضاع و احوال خانه را . دو تا  
فرش شش متری انداخته بودند ، دور خانه هم  
موکت بود و دو سه تا پستی ابری معمولی ، نه

مبلمانی ، نه زرق و برقی! زندگی ساده و خوبی  
در آقازاده‌های ایشان سراغ داریم .

(53)

---

همین چندی قبل ، یکی از دوستان دفتر گفتند  
حضرت آقا مبلغ زیادی را دادند و فرمودند این را  
جزو پولهای دفتر قرار بدهید . از پول شخصی  
خودم هست . جزو پولهای دفتر بگذارید . برای  
استفاده‌هایی که ما از امکانات می‌کنیم ، گاهی  
تلفنی و گاهی از امکانات بیت‌المال که استفاده  
می‌کنیم .

نوعاً پذیرایی آقا دیگر همه جا معروف است ،  
یک رقم غذا ، یک رقم خورش . آقازاده‌های

ایشان مراسم عروسی که داشتند ، ما هم دعوت  
بودیم . در همین دفتر ، چند نفری را دعوت  
کردند ، بستگانشان و چند نفر هم همین دفتری ها  
مراسم ایشان ، هیچ کدام در تالار و مفصل نبوده  
است . در همین دو سه تا اتاقهای دفتر بوده است .  
یادم هست یکی از همین جلسات مهمانی  
همیشه اش همین جوری بوده ، این سه چهار تا  
عروسی هایی که داشتند ، ما شرکت کردیم میوه  
، همان میوه فصل ، آن هم دو رقم . مثلاً سیب و  
خیار . آن هم نه اینکه دیس بچینند بلکه توی  
بشقاب ، یک خیار و یک دانه سیب . با یکی از  
دوستان دفتر بودیم . گفت این مجلس ختم های  
تهران ، بیشتر از مجلس عروسی پسران حضرت  
آقا پذیرایی می کنند . آنها باز یک شیرینی ،  
چیزی هم می آورند . حلوا هم می آورند . می برند

دور می گردانند . باز دو سه رقم میوه می گذارند .  
اینجا حلوا هم نیست ، شیرینی هم که همین یک  
شیرینی دانمارکی و یک سیب ، یک خیار . بیشتر  
هم نمی شود خورد!

هیچ وقت من ندیدم سر سفره ایشان ، چه جلسات  
عمومی ، چه مهمانی های خصوصی ، حتی دو  
نفر ، سه نفر ، من ندیدم که دو رقم خورش سر  
سفره ایشان باشد . شبها که حاضری است . مهمان  
داشته باشند ، نداشته باشند . یک شب یادم هست  
خدمت حضرت آقا بودیم . سفره انداخته بودند ،  
آقای هاشمی شاهرودی ، رئیس قوه قضائیه هم  
مهمان آقا بودند . نان و پنیر و سبزی ، یک  
مختصر هم سوپ خیلی رقیق ، فقط همین . برنامه  
شبشان یک غذای خیلی سبک و خیلی ساده

است .

خلاصه ، در مهمانی های ایشان توفیقی پیدا  
کردیم ، هم سفره با ایشان بودیم و سعادتی داشتیم  
، چه جلسات عمومی در حسینیه ، یا در منزل  
ایشان یا جای دیگر ، یک رقم غذا ، یک رقم  
خورش . من واقعاً تا حالا دو رقم ندیده ام و ایشان  
مقیدند به این جور قضا یا .

حجت الاسلام و المسلمین محمدی گلپایگانی  
فرمودند : با اینکه مقام معظم رهبری می توانند از  
همه امکانات مادی بهره مند شوند ، سطح زندگی  
خصوصی ایشان از سطح زندگی یک شهروند  
معمولی پایین تر است .



حاج احمد آقا خمینی : من از داخل منزل ایشان  
مطلع هستم ، مقام معظم رهبری در خانه ، بیش از  
یک نوع غذا بر سر سفره ندارند . خانواده معظم له  
روی موکت زندگی می کنند....

### زهد شیخ انصاری

یکی از صاحب منصبان قاجار که در سفر خود به  
نجف اشرف با شیخ انصاری دیدار کرده، او را  
:چنین وصف می کند

امروز را هم به دیدن شیخ مرتضی انصاری رفتم .  
در منزل او حصیری کهنه بود که به هیچ جا نمی  
اندازند ؛ احدی از فقرا مصرف نمی کند . می  
گفتند: عیالش هم آن را مصرف نمی کند .

خوراک شبانه روز آنها نان خالی است . با اینکه  
از اطراف مبالغ خطیر به نزد او می آورند، قبول  
نمی کند . مرجع عالم است از بلاد و ممالک  
مردم به در خانه اش ریخته بعضی، مسائل می  
پرسد و برخی، فتوا می خواهد . به توسط سیدی  
که معتبر و معتمد بود به خدمتش شرفیاب شدم،  
مسائل بود که نوشته ام، یک یک جواب دادند .

همین که تمام شد برخاست . خیلی مرد  
بزرگواری است . دقیقه ای عمر خود را تلف نمی  
کند . یا تالیف و یا مطالعه [می کند] و یا نماز می  
خواند . زهد شیخ انصاری

یکی از صاحب منصبان قاجار که در سفر خود به  
نجف اشرف با شیخ انصاری دیدار کرده، او را  
:چنین وصف می کند

امروز را هم به دیدن شیخ مرتضی انصاری رفتم .  
در منزل او حصیری کهنه بود که به هیچ جا نمی  
اندازند؛ احدی از فقرا مصرف نمی کند . می  
گفتند: عیالش هم آن را مصرف نمی کند .  
خوراک شبانه روز آنها نان خالی است . با اینکه  
از اطراف مبالغ خطیر به نزد او می آورند، قبول  
نمی کند . مرجع عالم است از بلاد و ممالک  
مردم به در خانه اش ریخته بعضی، مسائل می  
پرسد و برخی، فتوا می خواهد . به توسط سیدی  
که معتبر و معتمد بود به خدمتش شرفیاب شدم،  
مسائل بود که نوشته ام، یک یک جواب دادند .  
همین که تمام شد برخاست . خیلی مرد  
بزرگواری است . دقیقه ای عمر خود را تلف نمی

کند . یا تالیف و یا مطالعه [می کند] و یا نماز می  
خواند . (روزنامه وقایع سفر کربلای معلای (سال  
1272)، به کوشش علی مختاری، ص 43 -  
44))..... شهید مطهری در باره سیره اخلاقی شیخ  
می نویسد: «وی در منتهای درجه زهد زندگی  
می کرده است. هرگز در وجوهات شرعیه تصرف  
نمی کرده است و آن روزی که می میرد با آن  
ساعتی که به صورت یک طلبه فقیر دزفولی وارد  
نجف شده، فرقی نکرده است. وقتی خانه او را  
نگاه می کنند، می بینند مثل فقیرترین مردم زندگی  
می کند؛ مرجعیت یک ذره نمی تواند روح این  
مرد بزرگ را تحت تأثیر خودش قرار دهد و  
«اخلاق او را متغیر ساخته و عوض کند».

او بر مرجعیت خود می‌گیرید و از خدا، مصون  
ماندن از خطا را می‌طلبید؛ اگر چه بعضی از  
خصوصیات و ویژگی‌های شیخ اعظم انصاری  
دست‌نیافتنی به نظر می‌آید؛ اما وجود چنین  
دانشمندان خدا ترس و خدا باوری، مایه امید و  
دلگرمی ارواح تشنه حقیقت و حجتی است بر  
علما و مراجع دینی تا راهی را که وی پیموده  
است دیگران در حد توان خود پیمایند.

دنیاگریزی و بی‌اعتنایی وی به دنیا به گونه‌ای  
است، که پیروان مسیح، زهد او را بسان عیسی (ع)  
و اهل سنت، زهدش را بسان زهد پیامبر  
اکرم (ص) معرفی کرده‌اند....

مرحوم آیه‌الله محسنی ملایری می‌گفت: روزی داماد  
آیه‌الله بروجردی که از علما بود، به من گفت: برای  
شرکت در درس خارج نیاز به کتاب جواهر]، دارم و  
امکان خریدش را ندارم، شما به آقا عرض کنید پول  
یک دوره کتاب جواهر را به من عطا کند تا من آن را  
بخرم. من خدمت آیه‌الله بروجردی رحمه‌الله رفتم و  
گفتم: شما دامادتان را خوب می‌شناسید، طلبه خوبی  
است و وضع زندگی‌اش را می‌دانید. آقا فرمودند: بله،  
طلبه فاضلی است. بعد گفتم: ایشان تقاضا کرده‌اند 160  
تومان مرحمت کنید تا ایشان یک دوره کتاب جواهر  
بخرد. آقا فرمودند: با این که می‌دانم آقا جعفر، طلبه  
خوب و زحمت‌کشی است اما مگر همه طلبه‌های قم  
کتاب جواهر دارند؟ داماد من هم مثل دیگران به

کتاب خانه بروند و مطالعه کنند. آن عالم گفت: هر چه  
اصرار کردم آقا قبول نکردند.

یکی از فرزندان آیه الله بروجردی می گوید: پدرم  
نقل کرد: آقا احمد فرزند ایشان کتاب منظومه سبزواری  
را دوازده تومان خرید و از من خواست پولش را از  
آقای بروجردی بگیرم. خدمت ایشان عرض کردم،  
فرمودند: احمد اگر چه طلبه است، هنوز احتیاج فعلی به  
کتاب منظومه ندارد و پول آن را نداد و مرحوم آیه الله  
محسنی ملایری نقل کردند از قول فرزند آقا یعنی آقا  
محمد حسن که وقتی خداوند به ما بچه ای عطا کرد و  
بستگان برای تبریک و دید و بازدید به خانه ما رفت و  
آمد داشتند، برای پذیرایی از مهمانان خود پانصد تومان  
مقروض شدیم. آن شخص نقل کرد: فرزند آقا به من  
گفت: پانصد تومان قرض دارم و نمی توانم بپردازم. شما

اگر صلاح می‌دانید به آقا عرض کنید تا قرض من را ادا کند. گفت خدمت آیه‌الله بروجردی رحمه‌الله رفتیم و خواسته فرزندشان را عرض کردم. ایشان تأملی کردند و گفتند: که اگر آقا محمدحسن پایش را از گلیمش دراز نمی‌کرد و صرفه‌جویی می‌کرد، مبتلا به قرض نمی‌شد. طلبه نباید زیاده‌روی کند و دنبال تجملات برود. ایشان خوب کاری نکرده که مقروض شده است. حالا هم به او بگویید مدتی در زندگی‌اش صرفه‌جویی کند تا تدریجاً قرضش را ادا کند

یکی از بستگان بیت آیه‌الله بروجردی از خانم ایشان نقل می‌کرد: دکتر مدرّسی برای طبابت آیه‌الله بروجردی می‌آمد. غذای ما معمولاً آش عدس بود که عدس را بدون گوشت می‌کوبیدیم و می‌خوردیم، یا آش کشک بود یا آب گوشت؛ گاهی هم برنج و یک



خورش معمولی. دکتر مدرّسی همواره اعتراض می کرد  
که: این پیرمرد نود ساله با غذاهایی که برایش تهیه  
می کنید، ضعیف می شود و فشارش می افتد پایین. چرا  
یک غذای مقوی برای آقا تهیه نمی کنید؟ خانم آقا  
گفت: روزی مرغی خریدیم و آماده کردیم و موقع  
ناهار، خدمت آقا آوردیم. آقا نگاهی کرد و گفت: این  
دیگر چیست؟ گفتیم آقا! دکتر مدرّسی به ما عتاب  
کرده، ما هم این مرغ را [ برای تان ] تهیه کردیم، قرار  
شده بعضی وقت ها به جهت ضعف شما کباب یا مرغی  
تهیه کنیم. آقا فرمود: مردم بچه هایشان را برای درس به  
امید من می فرستند قم و با شهریه ای که به آنان می دهم،  
نان و ماست و پنیر هم به سختی می شود تهیه کرد. شما  
انتظار دارید من مرغ و کباب بخورم و طلبه هایی که  
فرزندانم هستند و با امیدی به این شهر و حوزه آمده اند،

نان و ماست را هم به سختی تهیه کنند؟ اگر من این کار را بکنم، جواب امام زمان علیه السلام را در قیامت چه بدهم؟ خانم آیه الله بروجردی نقل می کنند: آقا مرغ را میل نفرمود و همان غذای سابق را خورد.

خانمش در قضیه دیگری نقل کرده بود: پرده ای جلوی درِ اتاق ما بود از جنس چلووار، که گوشه اش پاره شده بود، به آقا عرض کردم: آقا! این پرده پاره است، دستور بدهید کمی پارچه بخرند تا آن را عوض کنیم. گفتند: مگر این چه عیبی دارد؟ وصله اش کنید، درست می شود. گفتم: رفت و آمد به خانه زیاد است و جلوی مهمان ها خوب نیست. آقا فرمودند: مردم که به خانه من می آیند، برای تجملاتم نمی آیند بلکه مسئله دارند، کار دارند، حالا پرده خانه پاره باشد! و گفت: پرده نخرید.

حضرت آیه‌الله بروجردی تا پایان عمر در خانه اجاره‌ای  
زندگی می‌کرد. در سال آخر عمرشان شخص محترمی  
منزل مسکونی آقا را از صاحبش خرید و به آقا اهدا  
کرد. ایشان هم در وصیت‌نامه‌اش قسمت بیرونی منزل را  
برای مراسم روضه‌خوانی وقف کردند و اندرونی را  
برای سکونت خانواده‌اش قرار داد

آخوند ملاکاظم خراسانی: او خود می‌گفت: چهل سال  
است نه گوشت خوردم و نه آرزوی خوردن گوشت  
داشتم و تنها خوراک من فکر بود و به این زندگی،  
راضی و قانع بودم و هیچ‌گاه نشد که سخنی یاد کنم که  
گمان کنند از زندگی خود ناراضی هستم. پولی برای  
خرید یک شمع به من می‌دادند ولی من در تاریکی  
می‌گذرانیدم و آن پول را به فقیرتر از خود می‌دادم.

طلاب هیچ اعتنایی به من نمی کردند ، مگر معدودی که  
مانند خود من ، یا فقیرتر از من بودند . خواب من از  
شش ساعت بیشتر نبود و چون با شکم خالی ؛ خواب  
آدم عمیق نمی شود ؛ بیشتر شب ها را بیدار بودم و با  
ستارگان آسمان مصاحبت و شب زنده داری داشتم در  
این احوال به خاطر می گذشت که امیرالمؤمنین علی  
علیه السلام نیز بیشتر شب ها را بدین سان می گذرانید .  
سی سال تمام ، داغی و گرمی نان تنها نانخورش من  
بود .

و باز می فرمود : روزی چون مجلس درس به پایان رسید  
شیخ (انصاری) به من نگاهی کرد و گفت : آخوند  
می بینم خیلی مؤدب می نشینی» من سر به زیر افکنده و  
عبای خود را بیشتر به روی سینه ام کشیدم و حالتی  
داشتم قرین انفصال . شیخ دریافت که پیراهن به تنم

نیست و قبای خود را پیش آورده‌ام تا گردن خود را  
پیوشانم و معلوم نشود که پیراهن ندارم ، زیرا تنها چیزی  
که داشتم و می توانستم بگویم مالک آن هستم ، یک  
قبای پاره بود با یک عبای کهنه و یک جفت کفش ؛ آن  
هم ته نداشت و با زحمت پای خود را بالاتر می گرفتم و  
به رویه کفش می چسباندم که پایم بر زمین کشیده نشود  
که نجس یا کثیف نشود . تا آن جا که یک روز مجبور  
شدم سه بار پای خود را بشویم و یکی از طلاب که در  
گوشه مدرسه نشسته بود مرا دید و به حالم رقت کرد و  
کفش مندرسی به من داد در این وقت چنان بود که  
. گفתי : دنیا را به من داده‌اند

آن روز هم شیخ پس از مجلس درس از برهنگی من  
آگاه گردیده فهمید که پیراهن به تنم نیست و به این

جهت قبای خود را به روی سینه‌ام کشیده‌ام و می‌نماید  
. . که مؤدب نشسته‌ام . امر کرد پیراهن به من دادند

ملا صدرا

ملا صدرا می‌گفت : چون یک قسمت از گناهان نتیجه

پُرخوری و شکم پروری است ، باید در صرف غذا

: امساک کرد و همواره این شعر سعدی را می‌خواند

اندرون از طعام خالی دار تادر آن نور معرفت بینی

خود ملا صدرا درپرهیز از خوردن غذای زیاد ، سرمشق

دیگران بود و در شبانه روز ، یک وعده غذا می‌خورد

و غذای اوفرقی باغذای طلاب نداشت و در فصل

تابستان به صرف مقداری میوه یا پالوده که آن زمان

مردم شیراز در فصل تابستان ، زیاد می خوردند ، اکتفا  
می نمود .

ملا صدرا از حیث خُلق مردی پسندیده بود و هرگز  
کسی آن مرد را در حال خشم ندید و از هیچ حرف  
ناصواب ، برافروخته نمی شد و هیچگاه عنان شکیبائی را  
از دست نمی داد . حتّی هنگامی که عدّه ای او را کافر  
خواندند و خواهان قتلش شدند و مجبورش نمودند که از  
اصفهان برود و در قریه کَهک قم سکونت نماید ،  
شکیبائی را از دست نداد .

حضرت آیت الله خزعلی در خاطرات خود آورده  
است: «شبی نزد شهید نواب صفوی سی هزار تومان  
پول برده بودند، تا برای خود یک خانه ای تهیه کند؛

زیرا در آن تاریخ با سی هزار تومان می شد یک خانه کوچک تهیه کرد . به او گفته بودند که این مبلغ نه سهم سادات و نه سهم امام و نه از وجوهات دیگر است؛ این هدیه ای است از ما به شما برای خرید یک باب منزل شخصی برای خودتان تا از اجاره نشینی رها شوید . شهید نواب پاسخ داده بود که: اگر پول را به این شرط می دهید نمی پذیرم، ولی اگر بدون شرط بدهید و مرا آزاد بگذارید خواهم پذیرفت . شخص اهداء کننده پول را بدون شرط تسلیم او نمود . ایشان همان شب پول را به بیوه زنان، یتیمان و محرومین و پاهنگانی که قبلاً آنان را می شناخت توزیع کرد . گره گشائی و رفع نیاز «.محرومان، از خصوصیات بارز این شهید راه حق بود

علامه طباطبائی

علی اکبر حسنی به خاطر می آورد:



«از ویژگی های علامه طباطبایی این بود که به هیچ وجه کمکی از افراد، حتی از فرزندان قبول نمی کرد. یکی از بزرگان حوزه نقل می کرد:

تاجری نیکوکار برای تهیه مسکن علامه مبلغ قابل توجهی پول توسط من برای علامه فرستاد. پول را به نزد ایشان بردم، فرمود:

«خدا جزای خیرش دهد، ولی فعلا مبلغی ارث پدری به من رسیده و از سهم امام مصرف نمی کنم.»

«پول را برگرداندم، ولی آن بازرگان گفت: بگو هدیه است؛ نه سهم امام! برگشتم، دوباره استاد علامه فرمود:

«فعلا نیاز ندارم.»

«برای بار دیگر مجرای پول را به صاحبش گفتم، او در پاسخ گفت: به آقا بفرمایید که پول خدمتان باشد، به هر کس که می خواهید بدهید و هر جا که صلاح می دانید، مصرف کنید! به علامه عرض کردم، فرمود:

«من نمی توانم، خودت می دانی!»

«و پول را برگردانید.»

«با توجه به این که سال ها منزل نداشت و مستأجر بود، خانه ی مسکونی خود را با قیمت همان ملک موروئی تهیه کرده بود. یکی از فرزندان نقل می کرد: از خدا می خواستیم پدر چیزی را از ما قبول کند. گاهی بسته ی اسکناس را خدمت او می گذاشتیم با اصرار حتی پنج ریال هم بر نمی داشت. مناعت طبع عجیبی داشت.»<sup>31</sup>

---

<sup>31</sup> علی اکبر حسینی به خاطر می آورد: (۳۹)

«از ویژگی های علامه طباطبایی این بود که به هیچ وجه کمکی از افراد، حتی از فرزندان قبول نمی کرد. یکی از بزرگان حوزه نقل می کرد:

---

تاجری نیکوکار برای تهیه مسکن علامه مبلغ قابل توجهی پول توسط من برای علامه فرستاد. پول را به نزد ایشان بردم، فرمود:

«خدا جزای خیرش دهد، ولی فعلا مبلغی ارث پدری به من رسیده و از سهم امام مصرف نمی‌کنم.»

«پول را برگرداندم، ولی آن بازرگان گفت: بگو هدیه است؛ نه سهم امام! برگشتم، دوباره استاد علامه فرمود:

«فعلا نیاز ندارم.»

«برای بار دیگر ماجرای پول را به صاحبش گفتم، او در پاسخ گفت: به آقا بفرمایید که پول خدمتتان باشد، به هر کس که می‌خواهید بدهید و هر جا که صلاح می‌دانید، مصرف کنید! به علامه عرض کردم، فرمود:

«من نمی‌توانم، خودت می‌دانی!»

«و پول را برگردانید.»

«با توجه به این که سال ها منزل نداشت و مستأجر بود، خانه ی مسکونی خود را با قیمت همان ملک موروثی تهیه کرده بود. یکی از فرزندان نقل می‌کرد: از خدا می‌خواستیم پدر چیزی را از ما قبول کند. گاهی بسته ی اسکناس را خدمت او می‌گذاشتیم با اصرار حتی پنج ریال هم بر نمی‌داشت. مناعت طبع عجیبی داشت.»

## نتیجه:

در این کتاب به ابعادی از زندگی پیامبر اکرم و  
امیرالمومنین و زهرای مرضیه صلوات الله و سلامه علیهم  
همچنین به زندگی بعضی از علمای اسلام اشاره شد.

ما متوجه شدیم که زندگی این شخصیت ها همه بر  
سادگی و دوری از دنیا طلبی استوار بوده است و علاقه  
ای به زخارف دنیوی نداشته اند زیرا دنیا را خانه موقت  
خود انگاشته و سعی و تلاش داشتند خانه آخرت خود را  
اباد نمایند.

